

رضاصائمی / روزنامه شرق:

ایجاد فضای مفرح و خلق خنده در زمینه یک موقعیت مبارزاتی که هم بتواند جدیت کنش سیاسی و مقاومت انقلابی را ضایع نکند و هم در سبوه‌های کمیک خود به ورطه لودگی یا طنز سخیف نیفتد، کار دشواری است و جلیل سامان توانسته با موفقیت روی لبه این مرز حرکت کند. از جنبه دراماتیک نیز با قصه‌ای پر از تعلیق و کشش مواجه هستیم که در ذات آن درامی معمای وجود دارد. در واقع قصه بر مبنای یک تعلیق و کشمکش جست‌وجوگرانه و ماجراجویانه شکل گرفته و پیش می‌رود. کشف زیر خاکی در ذات خود تعلیق و التهاب و هیجانی دارد که نوعی ریتم درونی را فارغ از چگونگی روایت ایجاد می‌کند. این ریتم درونی با تعلیق‌های بیرونی قصه به تعقیب‌و‌گریزها یا تنوع و تعدد رخدادها و خرده‌داستان‌ها که با تنوع در لوکیشن هم همراه است، کمک کرده تا مخاطب از همان ابتدا با هیجان و ریتم بالا قصه را دنبال کرده و با فرازونشیب‌های آن همراه شود. این عناصر به شکل‌گیری یک دینامیک و پویایی در قصه منجر شده و ضربه‌های آن را متناسب بخشیده است. بدون شک لحن و روایت کمیک قصه و کستینگ هوشمندانه و درست بازیگران بر این جذابیت افزوده است.

ابراهیم عمران، سینما سینما:

آدمهایی که بی توجه به اطراف، در پی دنیای ساده خویش بودند و برای شان فرقی نمی‌کرد که «کشتی‌بان را سیاستی تازه آید و آمد». به راستی هیچ‌گاه تا این حد رئال و عینی در تلویزیون شاهد آن نبودیم اینگونه مردمان نیز، نشان داده شوند که فرق زیر خاک و روی خاک را ندانند و حرجی هم نبود که بدانند. و این دسته مردم، زندگی شان روز و شبی بود که در پی هم می‌آمد و می‌رفت. بی خبر از تشکیل کابینه و آمد و رفت این وزیر و آن وزیر. فقط می‌دانستند شاهی در مملکت است و بس. کارگردان و نویسنده سریال به باورم، قصه‌ی آدمهایی را نشان داد که گمشده بودند در تعریف و تفسیر تاریخ. افرادی که سمپات فرد و جناح و دسته و سمت خاصی نبودند. بی‌محابا آنچه برای شان ارجحیت داشت؛ سر در گریبان خویشتن داشتن بود.

خبر آنلاین / ایمان عبدلی

انتخاب یک برهه تاریخی ملتهب و متشنج برای تعریف کردن یک داستان طنز، هم دشوار است و هم تهدیدی که می‌تواند تبدیل به فرصت شود. جلیل سامان که پیش از این در «ارمغان تاریکی»، «پروانه» و «نفس» هم فضاهایی مشابه را تجربه کرده بود، این بار با طنز به سال‌های انقلاب نقب زده است. هر چقدر که ساخت ملودرام در آن سال‌ها ساده‌تر است، ساخت طنز راه رفتن روی لبه تیغ است. خصوصا این که طنز و کمدی اگر با احاطه ایدئولوژی همراه باشد، مخاطب را پس می‌زند. «زیر خاکی» اما با یک دوقطبی سعی کرده از دست ایدئولوژی فرار کند؛ یک طرف کار فریبز است که در میانه انقلابی‌گری و غلبان شور مردم کوچک و خیابان، اتفاقا دائما همه را پرهیز می‌دهد و تماما فکر زندگی خودش و پری چهر است. از آن طرف فرهاد اما چیزی جز اندیشه سیاسی ندارد و تمام ارادهاش معطوف به تغییر نظم اجتماعی است. «زیر خاکی» به محض این که به یکی از این دو طرف بغلتند، کارش برای نگه داشتن مخاطب دشوار می‌شود، کار هنر تصویر و بازنمایی برهه‌هایی مختلف از زندگی روزمره است و جلیل سامان به درستی تا اینجای کار قضاوت را به مخاطب سپرده است. حرکت روی این لبه تیغ، اما دائما باید با تزریق تمهیداتی باشد که در درجه اول کشش داستانی ایجاد کند و در درجه بعدی نمکین باشد. گنه اصلی قصه، یافتن زیر خاکی توسط فریبز است که البته در این بخش این نقد وارد است که سریال در بخش‌هایی دچار سکون روایی می‌شود و تعلیق و کمدی‌اش از تعادل خارج می‌شود. شاید عمده‌ترین نقد به «زیر خاکی» همین باشد که گاهی درجا می‌زند و روایت حرکت طولی متناسبی ندارد و در اصطلاح عامیانه کسل‌کننده می‌شود. هر چند وجود گونه‌های مختلف کمدی در داستان، برگ برنده سریال است. از لحن که در شخصیت توران خانم با بازی گوهر خیراندیش و عقبه شیرازی‌اش به خوبی گنجانده شده تا کمدی اسلپ‌استیک که در چُلفت بازی‌های فریبز ظهور پیدا می‌کند. از کمدی تضاد میان زوج داستان، فریبز و پری چهر که دائما با دیالوگ و بهره‌گیری از طنز کلامی موقعیت طنز ایجاد می‌کنند تا تمهیدات ساده و پرتکرار، مثل اشتباه گرفته شدن یک آدم معمولی با یک آدم انقلابی یا درست نشنیدن نام کاوه توسط پدر فریبز. علاوه بر این تلاش‌های کارگردان برای خلق میزانشن‌های خاطره‌انگیز و در عین حال درست، قابل توجه است.

